

پیشینہ تاریخی

شہر گندی شاپور

پرویش گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

از

حسین نخعی

(استاد دانشگاہ جندی شاپور)



پښتونستان د علومو او مطالعات فریښی
پرتال جامع علوم انسانی

پیشینه تاریخی شهر گندی شاپور

چگونگی بنیاد شهر

اگرچه در منابع مهمی که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته همه بنیادگذاری شهر جندی شاپور ازین به شاپور یکم نسبت داده شده است ولی به نظر می‌رسد که قرن‌ها پیش از شاپور در این ناحیه شهری کهن ولی ویران وجود داشت و چون شاپور آنجا را برای ایجاد یک اردوگاه بزرگ نظامی مناسب تشخیص داد و از طرفی برای مقیم ساختن هفتاد هزار تن اسیران رومی که در جنگ با والریانوس به چنگ آورده بود به جای وسیعی نیاز داشت، دستور داد تا اردوگاهی بزرگ همانند انطاکیه با کوچه‌ها و خیابانهای عمود برهم، همچون صفحه شطرنج بسازند و باهمت و پشتکار او و نیروی انسانی اسیران رومی که ناگزیر باید به کار می‌پرداختند تا خورندگان بیکاره به شمار نیایند، اردوگاه زودتر از آنچه که انتظار میرفت ساخته و پرداخته گردید و جنب و جوشی عظیم در آن بوجود آمد و دیری نکشید که تبدیل به شهری بزرگ شد و سرانجام تختگاه خوزستان و مرکز این استان زرخیز گردید .
لردکرزن در کتاب «ایران و مسأله ایران» نوشته است ایرانی

تاریخ قدیمتری به این شهر نسبت می‌دهد و می‌گویند که شهر باستانی را که اسکندر ویران کرده بود شاپور تجدید بنا کرد نه آنکه خود از پایه و بن آنرا ساخته باشد. درست است که برخی از دانشمندان تاریخ بنای شهر جندی شاپور را به دورانهای پیش از تاریخ می‌رسانند و می‌گویند که نام اولیه آن شهر «جنتاشاپیرتا» (به معنی باغهای زیبا) بوده و شاپور آنرا تجدید بنا کرده و «وه ازاندیوشاپور» نام نهاده است ولی به نظر می‌رسد که لرد کرزن این شهر را با بیشاپور که به عربی «سابور» نامیده‌اند اشتباه کرده و گویا وی به کتاب «سنی ملوک الارض والانبیا» نوشته حمزه بن حسن و همچنین به کتاب «خدای نامه» نظر داشته است. حمزه در آنجا که کارهای شاپور را بر شمرده، نوشته است: «بیشاپور از شهرهای فارس است و به عربی آنرا مختصر کنند و سابور گویند و شاپور این شهر را بجای شهری ساخت که به دست تمپورث ساخته شده بود و به دست اسکندر ویران گشته و نام نخستین آن از میان رفته بود...» از پاره‌ای منابع چنین استنباط می‌گردد که برجای شهری که شاپور پدید آورده است در روزگاران کهن‌تر شهری به نام نیلاو یا نیلاو وجود داشته که از مراکز عمده نیلسازی و بافندگی ایران بوده و همین صنعت بعدها در زمان شاپور نیز در شهر جدید رواج کامل یافته است. در حال پدید آرنده و بنیاد گذارنده اصلی شهر جندی شاپور، خود شاپور بوده است و فردوسی نیز درباره او فرموده است:

نگه کرد جائی که بد خارسان

از او کرد خرم یکی شارسان

کجا گند شاپور خواندی ورا

جز این نام نامی نراندی ورا

در خوزیان دارد این بوم و بر
 که دارند هرکس، براو بر، گذر
 از او تازه شد کشور خوزیان
 پراز مردم و آب و سودو زیان
 یکی شارسان بود آباد بوم
 که پردخت بهر اسیران روم

قفطی انگیزه بنیاد شهر جندی شاپور را عشق شاپور به دختر
 قیصر روم دانسته و در کتاب معروف اخبارالحکمای خود آورده
 است که سبب بنای این شهر آنست که شاپور پسر اردشیر پس از
 غلبه بر سوریه و فتح انطاکیه به قیصر پادشاه روم تشبه می‌جست
 و از او خواست که دخترش را به عقد وی درآورد، قیصر چنین کرد
 و پذیرفت که دختر را نزد شاپور فرستد، شاپور برای او شهری بر
 هیأت قسطنطنیه ساخت و آن شهر جندی شاپور است و در سیر
 ساسانیان چنین نگاشته‌اند که این شهر اصلا قریه‌ای بود متعلق به
 سردی معروف به «جندا» و شاپور چون این موضع را برای بنای شهر
 اختیار کرد فرمان داد که مالی فراوان به صاحب آن پردازند لیکن
 صاحب آن بدین کار رضا نداد مگر آنکه خود آن شهر را بنا کند و
 شاپور نیز بدان شرط پذیرفت که با او در بنای شهر شرکت ورزد
 و مردمان می‌گفتند که این شهر را «جندا» و «شاپور» بنا می‌کنند
 و به همین سبب آنرا جندی شاپور گفتند.

ابن عبری نیز در تاریخ مختصر الدول نوشته است «چون شاپور
 دختر اورلیانوس قیصر روم را به زنی بگرفت، برای او شهری مانند

۱- اخبارالحکمای قفطی، چاپ مصر، صفحه ۹۳ و نیز: تاریخ‌الحکمای
 قفطی چاپ دانشگاه تهران، صفحه ۱۸۴ همچنین تاریخ ادبیات در ایران تألیف
 استاد دکتر ذبیح‌الله صفا، زیرنویس صفحه ۹۹

بیزانس بناکرد و آنرا جندی شاپور نام نهاد^۲ ...» محمد بن جریر طبری دربارهٔ بنیاد شهر جندی شاپور داستانی عامیانه از قول مردم نقل کرده و نوشته است: «گویند وقتی شاپور به محل جندی شاپور رفت که بنیان نهاد پیری بیل نام را آنجا یافت و از او پرسید آیا روا باشد که اینجا شهری بنیان شود؟ بیل بدو گفت اگر در این سن که من دارم نوشتن توانم آموخت روا باشد که در اینجا شهری بنیان شود. شاپور گفت هر دو کاری که پنداری نشود، بشود و شهر را رسم کرد و بیل را به آموزگاری سپرد و مقرر کرد که به یک سال وی را نوشتن و حساب کردن آموزد و معلم باوی بماند و سر و ریش او را بتراشد که خاطرش بدان مشغول نباشد و در تعلیم وی بکوشید و پس از مدتی او را پیش شاپور آورد که تعلیم یافته بود و ماهر بود و شاپور شمار و ثبت مخارج شهر را به وی سپرد و آن ناحیه را ولایت کرد و «به ازاندیوشاپور» نامید که معنی آن «به از انطاکیه» باشد و شهر شاپور نیز نام یافت و همانست که جندی شاپور خوانند^۳ .»

ابوعلی محمد بن محمد بلعمی نیز در تکلمه و ترجمهٔ تاریخ طبری نوشته است: «... شاپور شهرهای بسیار بنا کرد یکی به پارس نام او شادشاپور و به اهواز شهری بناکرد نام او جندی شاپور و اندر اهواز از آن آبادتر و خرم تر نیست و به تابستان و زمستان سبزه باشد و گویند چراخوار بود و آبادان نبود و چون شاپور آنجا برسد و آن خرمی بدید آرزویش آمد که آنجا شهری بنا

۲- اورلینوس قیصر ملک ست سنین و هادن سابور ملک فارس و زوجه ابنته فبئی لها سابور بغارس مدینه شبه بوزنطیا و سماها جندیسابور...
 ۳- تاریخ طبری، تألیف محمد بن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد دوم صفحه ۵۹۲

کند. شبانی را بخواند و گفت چه نامی؟ گفت بیل. گفت اندر اینجا شهر توان کردن؟ گفت اگر ایدر شهر آید از من دبیری آید. از تعجب گفت، شاپور آنجا فرود آمد و آن شبان را به وزیر دادش و گفت به هیچ حال از ایدر نروم تا این پیر را دبیری نکنی. وزیر یک سال زمان خواست، شاپور زمانش داد و خود با سپاه به یکجا بدان صحرا فرود آمد و وزیر آن پیر را ببرد و معلمی بیآورد و گفت بنشین و این را شمار گرفتن بیاموز و هر روزی بسیاری میاموز کین پیر است و فراموش کند، ویرا هر روز یک مسأله آموز تا یاد دارد و سر سال سیصد و شصت و پنج مسأله دانسته باشد و بدان علم اندر عالم بود. چون سر سال بیود شاپور آن وزیر را بآن پیر پیش خود خواند و گفت یا بیل ایدر شهر آید؟ گفت ای ملک هر چند خواهی آید. چون مرا دبیر توانستی کردن ایدر نیز شهر توانی کردن پس شاپور آن شهر بنا کرد و جندی شاپور نام کرد و آن پیر را قیم کرد بر نفقات و مزدوران آنجا بگذاشت و خود به مداین باز شد و آن شهر را پیر بنا کرد و تمام کرد به زندگانی شاپور و مردمان آن شهر را بیل خواندند بنام آن پیر^۴...

حمزه بن حسن نیز در کتاب «سنی ملوک الارض و الانبیاء» نوشته است شاپور شهرهایی نیز بنا کرد از آن جمله است: نی شاپور، بی شاپور به از اندیو شاپور، شاپور خواست، بلاش شاپور و فیروز شاپور... به از اندیو شاپور از شهرهای خوزستان است و تعریف آن جندی شاپور است. اشتقاق آن در فارسی بدین سان است که «اندیو» نام انطاکیه و «به» به معنی بهتر و مجموعاً یعنی «شهری بهتر از انطاکیه است. بنای این شهر چون عرصه شطرنج است که

۴- تاریخ بلعمی از بوعلی محمد بن محمد بلعمی به تصحیح ملک الشعرای

بهار و کوشش محمد پروین گنابادی، صفحه ۸۹۶

درمیانه آن هشت راه درهشت راه نهاده اند و در آن روزگار شهرها را به سان اشیاء می ساختند که از آن جمله تصویر شهر شوش به شکل باز (مرغ) و شهر شوشتر به شکل اسب است.^۵

در کتاب مجمل التواریخ والقصص نیز آمده است که «شاپور شهرهای بسیار کرد چون شاپور و نیشابور، شادشاپور، به ازاندیو شاپور، شاپور خواست، بلاش شاپور، پیروزشاپور. نیشابور از ناحیت ابرشهر است به خراسان... به از اندیوشاپور جندیوشاپور است ازخوزستان. اندیو نام انطاکیه است به زبان پهلوی به از اندیو یعنی از انطاکیه بهتر است و نهاد آن بر مثال عرصه شطرنج نهاده است، میان شهر اندر، هشت راه اندر هشت و در آن وقت شطرنج نبود ولیکن شکلش بر آن سان است و اکنون خراب است، مقدار دیمهی بجای است پراکنده و اندر آن وقت شهرها برسان چیزها کردند چنانکه شوش بر صورت بازی نهادند و شوشتر بر صورت اسبی و قلعه طبرک بر صورت کژدم براین مثال^۶...»

شهر جندی شاپور که امروز گردش روزگار از روی زمین محوش کرده است روزگاری بسیار آبادان و پر ناز و نعمت بوده و از شهرهای بسیار زیبا و خرم و پر برکت به شمار می آمده است ابن حوقل نوشته است: «جندی شاپور شهری فراخ نعمت و پر برکت است و در آنجا نخلستانها و کشتزار فراوان و آبهاست و به سبب همین فراخی نعمت و داشتن خواربار بسیار یعقوب بن لیث آنجا را اقامتگاه ساخت و هم در آنجا بمرد و قبرش در آن شهرست^۷...» ابوالفداء نیز نوشته است: «جندی شاپور شهری است پر نعمت و

۵- سنی ملوک الارض والانبیاء، از حمزه بن حسن اصفهانی ترجمه دکتر جعفر شعار، صفحه ۴۶

۶- مجمل التواریخ والقصص به تصحیح ملک الشعرای بهار، صفحه ۶۴

۷- صورة الارض از ابن حوقل، ترجمه دکتر جعفر شعار، صفحه ۲۸

برکت . قبر شاه یعقوب صفاری آنجاست . در اللباب آمده است که جندی شاپور شهری است از خوزستان و بس مشهور، ابن حوقل گوید : شهری است پرخیر و برکت، آب و نخلستانها و مزارع بسیار دارد . صاحب «العزیزی» گوید از آنجا تا شوشتر هشت فرسخ است و از جندی شاپور تا شوش شش فرسخ^۸ . . . در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب نیز آمده است که «وندو شاوور شهریست آبادان و با نعمت بسیار و گور یعقوب لیث آنجاست . . .» دینوری نوشته است : «چون شاپور پسر اردشیر به شهر یاری رسید لشکر به روم کشید و شهر قالوقیه و قبد و قیه را بگشود . . . پس به عراق بازگشت و به خاک اهواز رفت و به جستجوی جای مناسبی برای احداث شهری پرداخت تا اسیرانی را که از خاک روم با خود آورده بود در آنجا سکنی دهد، پس شهر جندی شاپور را بنیاد کرد و این شهر را به زبان خوزی «نیلاط» (نیلاد) می گفتند لیکن مردمش آنرا نیلاب می خواندند . . .» در کتاب عجایب المخلوقات آمده است که «جندی شاپور شهریست که شاپور بنا کرد و اول پیشه‌ای بود . شاپور بدان بگذشت، برزیگری زمین می کشت، شاپور گفت اینجا شهری بکنم . برزیگر گفت اگر از من دبیری آید این جایگه شهر گردد و برزیگر پیر بود نام وی بیل، شاپور گفت والله کی بناء این شهر تو کنی و ویرا به معلمی داد تا دبیری آموزد و بفرمود تا پیشه‌ها و درختها بکنند و شیخ دبیری بیاموخت به مدتی ، در پیش شاپور آمد، شاپور بخنید و ویرا وکیل بناء آن کرد تا آن شهر را بکردند . . .»

۸- تقویم البلدان تألیف ابوالفداء ترجمه عبدالمجید آیتی ، صفحه ۳۵۹

۹- اخبار الطوال تألیف ابوحنیفه احمد بن داود دینوری ترجمه صادق نشأت

۱۰- عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات تألیف محمد بن محمود بن احمد

طوسی به اهتمام دکتر منوچهر ستوده ، صفحه ۲۰۴

در کتاب معجم البلدان یا قوت حموی و همچنین در الفهرست ابن الندیم نیز بنای شهر جندی شاپور به شاپور یکم نسبت داده شده و به همکاریها و دخالتهای رومیان در بنای این شهر اشاره شده است. دانشمند انگلیسی دلیسی الیری نوشته است ایرانیان بسیاری از رومیان را که با والریانوس امپراتور روم اسیر شاپور شده بودند برای ساختن سد بزرگی در شوشتر که هنوز هم آثار آن برجاست به کار گرفتند. شاپور زندانیان خود را در سه نقطه خوزستان تمرکز داد که یکی از آن سه نقطه در نزدیکی شوش، اقامتگاه سلطنتی و پایتخت زمستانی شاهان قرار داشت و این اردوگاه بزرگ همان نقطه‌ای است که بعداً تبدیل به شهر جندی شاپور شد و به زودی کرسی خوزستان گردید و همانطور که مسعودی در مروج الذهب اشاره کرده است همه شاهان ساسانی تا هرمز پسر نرسی در جندی شاپور اقامت داشته‌اند^{۱۱}. دکتر سیریل الگود نوشته است با توجه خاصی که شاپور به این شهر داشت بزودی از بزرگترین و معتبرترین شهرهای ایران شد و دیری نگذشت که بصورت مرکز عمده عطر و دارو و نیز نساجی درآمد و یک کارگاه سلطنتی نیز به همین منظور در آنجا دایر گشت^{۱۲}. این شهر ظاهراً در زمان شاپور ذوالاکتاف دچار حمله‌ها و ویرانگریهایی شده و سپس توسط همین شاهنشاه آبادان گشته و سی سال پایتخت او بوده است. در مجمل التواریخ و القصص آمده است که «سی سال دارالملك او به گندیشابور بود تا خراب رومیان آباد کرد و حمزه گفت دیوار جندی شاپور نیمی گل است و

۱۱- انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی تألیف دلیسی البری ترجمه احمد آرام، صفحه ۲۳

۱۲- تاریخ پزشکی ایران تألیف دکتر سیریل الگود ترجمه محسن جاویدان، صفحه ۷۶

نیمی خشت پخته که هرچه رومیان بیران کردند به خشت و گچ باز فرمودشان کردن. «گذشته از اسیران رومی، گروهی از یونانیان هم بعداً به فرمان شاپور یکم در جندی شاپور مستقر شده‌اند و ایرانیان که خود از قدیم دوستدار هنر و دانش و صنعت بوده‌اند از مهارت‌ها و صنایع و تخصص فنی آنان نیز استفاده نموده‌اند. آنچه که در مورد بنیادگذاری شهر جندی شاپور و کمک‌های فنی و غیر فنی رومیان و همراهان والریانوس امپراتور اسیر گشته روم باید گفت اینست که مورخان اروپائی بنا بر عادت همیشگی خود کوشیده‌اند با استفاده از این فرصت، والرین و اسیران رومی را تعلیم دهند ایرانیان و ایرانیان را ریزه‌خوار خوان دانش و فن و هنر آنان معرفی نمایند و در این مورد بکلی جانب انصاف و عدالت و راستی را فروگذارده‌اند. امروز دیگر جهانیان می‌دانند که مردم ایران زمین از دیر باز در ساختن بناهای عظیم و سدهای استوار و پدیده‌های دیگر، سرمشق دیگران بوده و نیازی به مهندسان و بناها و کارگران رومی و غیر رومی نداشته‌اند. کاخ‌های عظیم تخت جمشید و شوش و ایوان بی‌مانند تیسفون و هزاران پدیده دیگر بخوبی معرف هنرمندی و مهارت ایرانیان است. مردمی که از دیر باز در علم هندسه و ریاضی و نجوم و معماری و موسیقی هزاران متخصص و استاد به جامعه بشری ارزانی داشته‌اند چگونه برای ساختن سد شوشتر و بناهای فنی دیگر دست به دامان اسیران رومی می‌کردند و از آنان یاری می‌جویند؟ کریستن سن نوشته است بدون شك سد بزرگ شوشتر و پل عظیم آن عمل مهندسان رومی است و سایر نویسندگان اروپائی نیز همین عقیده را ابراز داشته‌اند. بدیهی است که شاپور از نیروی انسانی اسیران رومی بهره گرفته و برای

جلوگیری از اغتشاشات و آشفتگیها که زادهٔ بیکاری است آنان را به کار گمارده و در واقع اردوگاه نظامی آنان را به یاری خود آنها ساخته است ولی هیچکدام از اینها نشانه آن نیست که ایرانیان از ساختن سدی چون سد شوشتر یا شهری چون شهر شاپور کرد (جندی شاپور) عاجز بوده و تنها به یاری اسیران رومی این کارها را انجام داده باشند.

می دانیم که در زمان هخامنشیان ابراهه بزرگ مسرقان (مشرگان) در شمال شوشتر ساخته شده و داریوش نیز ابراهه داریان را در اطراف این شهر پدید آورده و گذشته از اینها در طول تاریخ چند هزار ساله ایران هزاران پدیدهٔ شگرف در ایران و خارج از ایران بوسیلهٔ ایرانیان به وجود آمده و تاریخ علم و هنر این مدعا را ثابت کرده است.

وجه تسمیه جندی شاپور :

درباره وجه تسمیه جندی شاپور سخنان گوناگونی گفته شده که یکی از آنها سخن قفطی است که شرح آن در پیش گذشت و چنانکه دیدیم وی کلمه جندی شاپور را مرکب از دو نام خاص جندا و شاپور دانسته که جندا نام مالك زمین آن شهر بوده و شاپور ، شاهنشاه ساسانی نیز خریدار آن زمین و بنیادگذار شهر .

روایت دیگر درباره وجه تسمیه این شهر که معتبرتر می نماید، روایت مجمل التواریخ و القصص است که کلمه جندی - شاپور را دگرگون شدهٔ کلمهٔ «به اندیوشاپور» (وه اندیوشاه پوهر) دانسته و نوشته است که «به از اندیوشاپور، جندیوشاپور است از خوزستان . اندیونام انطاکیه است به زبان پهلوی ، به از اندیو یعنی از انطاکیه بهتر است ^{۱۴} ... «حمزه بن حسن نیز همین وجه

۱۴- مجمل التواریخ و القصص به تصحیح ملك الشعرای بهار ، صفحه ۶۴

را در کتاب سنی ملوک الارض والانبیاء اختیار نموده و نوشته است «به از اندیوشاپور از شهرهای خوزستان است تعریف آن جندی شاپور است. اشتقاق آن در فارسی بدین سان است که اندیو نام انطاکیه و به بمعنی بهتر و مجموعاً یعنی «شهری بهتر از انطاکیه»^{۱۴} محمد بن جریر طبری نیز چنانکه در پیش گفته شد در کتاب تاریخ الرسل والملوک به همین معنی اشاره نموده و نوشته است «آن ناحیه را به از اندیوشاپور» نامید که معنی آن «به از انطاکیه» باشد و شهر شاپور نیز نام یافت و همانست که جندی شاپور خوانند... «باید یادآور شد که این نوع نامگذاری، اگر چه دشوار و شگفت می نماید ولی در آن روزگار مرسوم بوده و شهرهای دیگری نیز در ایران زمین بوده است که به همین وجه برای آنها نام انتخاب شده است. مؤید این مطالب سخنی است که از مجمل التواریخ والقصص نقل کردیم و در همین کتاب آمده است که گواد یا قباد بر سرحد پارس شهری بنا کرد و «به از ایمد گواد» نام کرد و آنست که اکنون ارغان (ارجان، ارگان) خوانند، معنی چنانست که «از ایمد» بهتر است برسان جندی شاپور که گفتیم^{۱۵}

استاد دکتر ذبیح الله صفا محقق نامدار عصرمان نیز نوشته اند این نوع تسمیه در دوره ساسانی معمول بوده و از جمله شهرهای دیگری که بدین نحو نامگذاری شده یکی شهر ارگان (ارغان) نزدیک به بهمان کنونی است که اسم قدیم آن «به از آمدکواد» یا «به از ایمدکواد» یعنی «شهر قباد بهتر از آمد» بوده، این شهر راقباد پسر فیروز، پدر انوشیروان بنا کرد. دیگر شهر «به از اندیو خسرو» (یعنی شهر خسرو بهتر از انطاکیه) که انوشیروان

۱۴- سنی ملوک الارض و الانبیاء از حمزه بن حسن اصفهانی، ترجمه دکتر جعفر شعار، ص ۴۶

۱۵- مجمل التواریخ و القصص به تصحیح ملک الشعرای بهار صفحه ۷۴

به تقلید از انطاکیه ساخت و اسیران انطاکی رادر آن شهر جای داد^{۱۶} .»

بدین ترتیب آنچه از مجموعه آراء و عقاید مورخان معتبر حاصل میگردد اینست که شاپور خواسته است در ناحیه‌ای پربرکت و سبز و خرم از سرزمین خوزستان شهری برسان انطاکیه روم و بهتر از آن بنیاد گذارد تا هم جایگاهی برای استقرار اسیران رومی به وجود آورد و برای آنان ایجاد نماید و هم بدین طریق به دختر امپراطور روم که اورابه همسری خود برگزیده بوده، تلافی نموده باشد و از همین رو شهر را به زبان پهلوی، یعنی زبان رسمی کشور «وه انتیوشاه پوهر» نامیده که وه صورت قدیمی کلمه به و انتیو یا اندیو صورت اصلی انطاکیه و شاه پوهر نیز صورت کهنه شاپور است و بروی هم معنی «شهر شاپور بهتر از انطاکیه» می دهد .

کلمه «وه انتیوشاه پوهر» اندک اندک تبدیل به «وه اندیو شاپور» و «وه اندی شاپور» و «وندی شاپور» شده و همچنانکه مثلا واژه قدیمی «وراز» به «گراز» تبدیل شده «وندی شاپور نیز بنا به قاعده تبدیل به گندی شاپور» شده و در دوره های بعد نیز معرب شده و به صورت «جندی سابور» و سرانجام «جندی شاپور» درآمده است. برخی از دانشمندان نیز چنانکه در پیش اشاره کردیم تاریخ بنای اولیه این شهر را به دورانهای کهن تر و حتی به دوران ماقبل تاریخ رسانیده و معتقدند که در آن روزگاران کهن نام آن «جنتاشاپیرتا» بوده به معنی باغهای زیبا و سپس شاپور اول آنرا تجدید بنا کرده و «وه اندیو شاپور» نام نهاده و در دوره اسلامی به «جندی شاپور» که صورت ساده شده «وه اندیوشاپور» است و

۱۶- تاریخ ادبیات در ایران ، تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا ، صفحه ۹۹

درعین حال یادآور نام قدیمی آن «جنتاپیپرتا» نیز هست مشهور گردیده است .

البته مطلب به همین جا خاتمه نمی یابد و نامهای دیگری که این شهر داشته است مارا به بررسی ودقت بیشتری وامیدارد . چنانکه دیدیم در برخی متون معتبر از قبیل تاریخ طبری وشاهنامه به نام دیگر جندی شاپور یعنی «شاپورگرد» یا «شهر شاپور» نیز اشاره رفته و این خود می رساندکه احتمالاً نام اصلی شهر جندی شاپور «شاپورگرد» بوده که به معنی شهر شاپور است وگویا بعدهاکه شاپورگرد وسعت وعظمت یافته واز انطاکیه جلوافتاده است نامش نیز به «وهاندیوشاپور» و سرانجام دردوره اسلامی به شاپور تغییر یافته است . نام دیگری نیز به شهرگندی شاپور نسبت داده شده وآن نیلاب یانیلاط (نیلاد) است که برخی مورخان مانند دینوری و یاقوت ودیگران بدان اشاره نموده اند .

دینوری نوشته است این شهررا به زبان خوزی نیلاط می گفتند لیکن مردمش آنرا نیلاب می خواندند ویاقوت نیز گفته است نیلاب نام شهر جندی شاپور است ودر قدیم آنرا نیلاط می گفته اند . شادروان سید محمد علی امام شوشتری که خود از دانشمندان خوزستان بوده وبه بررسیهایی درتاریخ خوزستان پرداخته است دراین مورد نیز کندوکاوی نموده ونظراتی ابراز داشته که نگارنده خلاصه ای از آنها را در زیر می آورد:

«ازسغن ابوحنیفه دینوری که نوشته یاقوت نیز آنرا تأیید می کند دونکته به دست می آید . نخست آنکه مردم جندی شاپور نام شهر خودشان را «نیلاب» می گفته اند ودر قدیم « نیلاط » می نامیده اند و این خود می رساند که پیش از آن که شاپور اول در آنجا ساختمانهای تازه ای برپا کند یا بگفته تاریخ نویسان شهر نوبی بسازد ونام قدیم آنرا عوض کند، نیلاط (= نیلاد) نامیده

می شده است. واژه نیلاب از دو جزء «نیل» و «آب» ساخته شده و نیل رنگ و ویژه‌ای بوده که برای رنگ آمیزی از گیاه «کتَم» می‌گرفته‌اند. کاشتن گیاه کتم و گرفتن رنگ نیل از آن، دردنیای قدیم معمول بوده و ارزش بسیار داشته است. محصول نیل در سده های میانه یکی از صادرات مهم ایران بوده و یک گونه و سمه که از برگ گیاه نیل گرفته می‌شده است تا کشور چین نیز فرستاده می‌شده است. کشت کتم و صنعت نیلسازی از خیلی قدیم در خوزستان رواج بوده و گرفتن نیل از گیاه کتم تا پنجاه سال پیش در دزفول رونق داشته و حوضچه های نیلسازی در کنار رود دز زیر پیر معروف به «رود بند» تا سی سال پیش دیده می‌شده است. از دیگر سو چون می‌دانیم که شهر دزفول در اثر ویران شدن تدریجی شهر نیلاب در کنار رود دز در پناه قلعه نزدیک پل پدید آمده است و محله قلعه در دزفول یادگاری از این کوچیدن است، می‌توانیم بپذیریم که صنعت نیل سازی از آن شهر همراه مردم آن، به شهر دزفول کنونی جابجا گردیده است. از سخن ابوحنیفه دینوری آشکارا فهمیده میشود که مردم آن شهر (جندی شاپور) تا سالمهای دراز پس از عصر شاپور اول، باز شهر خود را به همان نام باستانی آن می‌خوانده‌اند. بدیهی است که نام باستانی «نیلاب» تنها در گفت و گوهای مردم روان بود نه در اسناد دولتی و نامه نگاریها و از همین روست که دینوری گوید «... و مردمش آنرا نیلاب گویند». این نکته یک امر طبیعی است و برخاسته از عادت مغزها به یک نام است. منصور و جانشینان او هر چه کوشیدند نام «بغداد» فراموش و دارالسلام به جای آن روان شود هرگز نشد. در همین تهران خودمان هنوز مردم کوچه به نامهای «چاله‌هرز» و «سر قبر آقا» و خیابان «چراغ گاز» را بیش از نامهای رسمی و دولتی این جاها بکار می‌برند. از دیگر سو ساختن بناهای تازه در

نزدیک يك آبادی کهن یا بر روی خرابه‌های آن در روزگار گذشته کاری رایج بوده است و در تاریخ جغرافیائی گواه‌های فراوان دارد. اگر روزی در خرابه‌های شهر نیلاب کاوشی کرده شود بی‌گمان آثار بسیاری از زیر زمین بیرون خواهد آمد و نشان خواهد داد که در آنجا خیلی پیش از عصر ساسانی آبادیهائی بوده است بویژه که این سرزمین در خوزستان جایی بسیار پرآب است و خاکی حاصلخیز دارد و خاکش برعکس خوزستان جنوبی، آمیخته به شوره نیست. ابن‌فقیه همدانی این ناحیه را به جمله «حسن‌الابان» پرآب و یانیکوآب ستوده است. حتی ابن‌خردادبه و حمداله مستوفی نام رود دز را که بستر اصلی آن نزدیک يك فرسنگ از شهر نیلاب دوراست «آب جندی شاپور» یاد کرده‌اند.

نکته دوم که از روایت ابوحنیفه دینوری بدست می‌آید آنست که شاپور اول ملقب به «نبرده» که اعراب او را «سابورالجنود» می‌نامیده‌اند اسیران رومی را در شهر نیلاب نشیمن داده و برای نشیمن‌آنان در آن سرزمین شهری پدید آورده است... لغت نیلاط که ابوحنیفه گفته است نام آن محل به خوزی است از لغت نیل و پسوند «اد» برای فهمانیدن جا ساخته شده است و حرف «د» در عربی مبدل به «ط» گردیده است و مانند این تبدیل در واژه‌های فارسی عربی شده کم نیست. درباره شکل «نیلاوا» که در برخی نسخه‌ها دیده میشود باید یادآوری کنم که این شکل طرز گفتن واژه «نیلابه» در گویش خوزستانی است^{۱۷}.

در اینجا باید به سخن شادروان امام شوشتری این نکته را افزود که پسوند «آب» و «آبه» یا «آوه» و «ابه» در فارسی به معنی «جایگاه» است و بنابراین واژه «نیلاوا» یا «نیلاوه» و بالاخره

«نیلابه» و «نیلاب» به معنی «نیلزار» و «جایگاه نیل» است همچنانکه واژه‌های سرداب و سردابه و گرمابه و مهراب و مرغاب معنی «جایگاه سرد» و جایگاه گرم و «جایگاه مهر» و «جایگاه مرغ» می‌دهد. ضمناً دکتر سیریل الگود^{۱۸} خاور شناس نامی انگلیسی نیز ضمن تحقیقات ارزنده خود به این نتیجه رسیده است که شهر جندی شاپور بر اثر توجه شاپور به صورت مرکز عمده عطرسازی و رنگ سازی و نساجی درآمدی بوده و یک کارگاه بزرگ سلطنتی نیز به همین منظور در آنجا دایر شده است. بدیهی است که این نظریه گفته‌های شادروان امام را در مورد نیلابه و نیلسازی در جندی شاپور استحکام می‌بخشد اما در مورد خود واژه جندی شاپور نیز بجز آنچه که در پیش گفته شد، اظهار نظر دیگری نیز شده است که ظاهر آن حق به جانب‌تر و فریبنده‌تر به نظر می‌رسد و آن اینست که می‌گویند واژه گندی شاپور از دو جزء «گند» و «شاپور» ساخته شده که گند به معنی سپاه و لشکر است که به قاعده عرب «جند» گردیده و بر روی هم بمعنی «لشکرگاه شاپور» است. می‌دانیم که شهر گندی شاپور، جایگاه سپاهیان شاپور اول و شاپور دوم بوده و شاپور اول را نیز از قدیم «شاپور سپاه» و «سابور الجنود» و مانند اینها نامیده‌اند و واژه گند (جند^{۱۹}) نیز در فارسی به معنی «سپاه» و «لشکر» و «دلاور» و تنومند و «شهر و جایگاه» آمده و واژه‌های گنداور (= دلیر) و گندسالار (= رئیس سپاه) و گنده (= دلیر و تنومند) نیز یادگار آن واژه است. کریستن سن نیز نوشته است «واحد‌های بزرگ سپاه را به روزگار ساسانیان گند می‌گفتند و فرماندهی آنها با گندسالاران

۱۸- تاریخ پزشکی ایران تألیف دکتر سیریل الگود استاد دانشگاه لندن .

۱۹- واژه جند در قاموس المحيط فیروزآبادی به معنی : لشکر و شهر آمده

است و هم‌اکنون در گویش کردی نیز واژه «چند» «به معنی» «شهر» است .

بود، تقسیمات کوچکتر از آن را درفش و از آن کوچکتر را رشت می‌نامیدند^{۲۰} .»

از سوی دیگر می‌دانیم که برخی مورخان کهن نوشته‌اند که شهری را که شاپور یکم در خوزستان بنیاد نهاد شاپور گرد (به معنی شهر شاپور یا شاپور آباد) نامیدند ولی با تمام این احوال نظر آنان که گندی شاپور را دگرگون شده «وه اندیوشاپور» دانسته‌اند و درپیش نیز بدانها اشاره کردیم، معتبرتر و مستندتر می‌نماید. شادروان امام شوشتری نوشته‌است «به نظرمانام جندی شاپور هنگامی از طرف مردم به شهر شاپور گرد یا نیلاب قدیم داده شده است که شاپور دوم آنجا را مدتی لشکرگاه سپاهیان خود کرده بود ... این سخن نیز مسلم است که شهر شاپور گرد در آغاز پادشاهی ساسانیان علاوه بر این که مرکز خوزستان بوده است نشیمن‌گاه شاهنشاهان در مدتی از سال نیز بوده و از همین روست که شاپور اول والریانوس امپراطور اسیر روم را که با گروهی بسیار از سربازان رومی به دست سپاهیان ایران اسیر شده بود به این شهر کوچانیده و در آنجا نشیمن داده بود. در حقیقت شهر شاپورگرد در آغازهای عصر ساسانی همان جایگاه را داشته است که شهر شوش در روزگار هخامنشی می‌داشته است و بسا چون پادشاهان نخستین این خانواده که اصرار داشته‌اند تبار خود را به پادشاهان کیانی برسانند و می‌کوشیده‌اند در کشورداری از روش آنان پیروی کنند به مناسبت نزدیکی اینجا به شوش پایتخت زمستانی هخامنشیان، آنجا را برای نشیمن‌گاه خود در زمانهایی از سال برگزیده بوده‌اند^{۲۱} ...»

۲۰- مجله بررسیهای تاریخی شماره ۱، سال چهارم .

۳۱- همان کتاب، همان صفحه .

ناگفته نماند که این شهر پرماجرا را به زبان سریانی «بیت لاپات» نیز نامیده‌اند که به معنی «سرای شکست» است و دکتر احمد عیسی بیگ در تاریخ البیمارستان آورده است که جندی شاپور نام شهری است به خوزستان که آنرا «خوز» و «پیل‌آباد» و به «سریانی» بیت‌لاباط می‌نامیده‌اند. در آثار قبطی نیز این شهر را به مناسبت آنکه مانی پیغمبر در آنجا به‌دار آویخته شده است «محل تصلیب» و همچنین «شهر بی‌خدا» نامیده‌اند. در برخی مآخذ نیز آنجا را شهر بقراط و در کارنامه اردشیر «ری شاپور» نامیده‌اند و همین نامهای گوناگون و فراوان حکایت از اهمیت و شهرت این شهر پرفراز و نشیب می‌نماید و یادآور سرگذشت طولانی و پرماجرای گندی‌شاپور است.

محل شهر جندی‌شاپور:

شهر جندی شاپور در هجده کیلومتری دزفول کنونی و چهل و هشت کیلومتری شوشتر و پنجاه کیلومتری شوش قرار داشته و در واقع منطقه‌ای میان شوشتر و دزفول و شوش بوده که فاصله آن از شوشتر و شوش تقریباً برابر بوده است.

امروز هیچ اثر از آن شهر عظیم و تاریخی برجای نمانده و حتی خرابه‌های آن نیز به چشم نمی‌خورد. محلی را که شاپور برای ایجاد شهر در نظر گرفته بود، محلی بسیار مناسب و سبز و خرم بوده و امروز نیز با وجود آنکه توفانهای حوادث و بیدادگر سرزمین حاصلخیز و پر برکت خوزستان را دگرگون کرده است باز زمینهای میان دزفول و شوشتر و شوش از نواحی پر خیر و برکت و آبادان خوزستان به‌شمار می‌رود. برجای خرابه‌های جندی شاپور قدیم، امروز دهکده‌ای به نام شاه‌آباد به چشم می‌خورد که سیصد و چهل سال پیش حاکم وقت خوزستان، فتحعلی‌خان آنرا بنیاد نهاده است.

آرامگاه یعقوب‌لیث صفار در همین دهکده قرار دارد و عامه مردم آنرا آرامگاه شاه ابوالقاسم می‌نامند.

لسترنج نیز در کتاب «سرزمینهای خلافت شرقی» نوشته است که در هشت فرسنگی شمال باختری شوشتر، بر سر راه دزفول خرابه‌هایی دیده می‌شود که آنجا موضع شهر جندی شاپور است و امروز شاه‌آباد نامیده می‌شود. گیرشمن نیز نوشته است خرابه های گندی شاپور میان شوشتر و دزفول واقع بوده و تا امروز در زیر گاو آهن بکلی منهدم شده و طرح آن عبارت بوده است از مستطیلی وسیع که شباهتی عجیب به طرح اردوگاههای نظامی رومی داشته است.^{۲۲} اصطخری در کتاب مسالك الممالك یادآور شده است که جندی‌شاپور در يك منزلی شوشتر و يك منزلی شوش قرار دارد.^{۲۳}

امروزه با عکس برداریهای هوایی و بررسیهای علمی، محل شهر قدیمی گندی شاپور در همین ناحیه که مورخان یاد کرده‌اند به ثبوت رسیده و تپه‌ماهورهای فراوان و دشتهای فراخ آنجا یادآور شکوه و جلال شهر کهن گندی شاپور است.

عاقبت جندی‌شاپور :

شهر زیبا و با شکوه جندی‌شاپور در حدود هشتصد نهصد سال بیشتر نپایید و به‌روزگار ساسانیان بویژه در زمان شاپور ذوالاکتاف و انوشیروان در اوج قدرت و شکوه بود و پس از حمله عرب به ایران، گویی در حسرت دوران شکوه و جلال اندک‌اندک پروبالش ریخت و سرانجام در طول قرن پنجم و ششم هجری رفته‌رفته

۲۲- ایران از آغاز تا اسلام، تألیف گیرشمن، ترجمه دکتر محمد معین،

صفحه ۳۸۶

۲۳- مسالك الممالك اصطخری، چاپ لیدن، صفحه ۶۶ (من تسترالی جندی

سابور مرحله و من جندی سابور الی السوس مرحله .

به خاموشی و ویرانی و فراموشی گرایید و در قرن هفتم از آن همه زیبایی و شکوه و جلال اثری جز مثنوی ویرانه رقت بار برجای نماند. سبب اصلی ویرانی شهر جندی شاپور، از رونق افتادن دانشگاه عظیم شهر بود و چنانکه می‌دانیم کوشش خلفای عرب سرانجام در قرن دوم و سوم هجری بغداد را جانشین جندی شاپور نمود و دانشمندان و دانش‌پژوهان ایران از آن پس به شهر بغداد روی آوردند و جندی شاپور مرکزیت علمی خود را از دست داد و همین امر سبب شد که این شهر عظیم اندک‌اندک رونق و شکوه خود را نیز از دست بدهد سرانجام به ویرانی کشانیده شود.

بطور خلاصه باید گفت شهر جندی شاپور پس از يك دوره کوتاه که از شکوه و جلال برخوردار بوده در زمان هرمز دوم ساسانی چون دیگر پایتخت زمستانی نبوده است، تا اندازه‌ای از رونق افتاده ولی شاپور ذوالاکتاف دوباره آنرا رونق بخشیده و در عصر انوشیروان به اوج عظمت و شهرت رسیده است. پس از حمله عرب به ایران، این شهر نیز به تصرف تازیان درآمد و گروهی از سپاهیان عرب موقتاً در آنجا مستقر شده و متقابلاً بسیاری از بومیان شهر آنجا را رها کرده و به جاهای دیگر کوچ کرده‌اند و همین امر موجب ویرانی و یابی رونقی شهر گشته و بعدها نیز گروهی از کردان که در همان حوالی سکونت داشتند و لر نامیده می‌شده‌اند به آن شهر تاخته و ویرانیهای وارد آورده و به قول مقدسی جور و فساد آشکار کرده‌اند. در دوره مغول و تیمور نیز ویرانی و مصیبت تنها نصیب شهرهای خراسان و مرکز ایران نشده بلکه شهرهای خوزستان نیز بیش از پیش به ویرانی کشیده و طبعا از شهری که قبلاً روی به ویرانی نهاده بوده دیگر اثری برجای نمانده و تنها نام آن در کتابها باقی مانده است. بدین طریق جندی شاپور در اواخر سلطنت شاپور اول و در طول سی سال سلطنت شاپور دوم

و همچنین در دوره انوشیروان در کمال قدرت و آبادانی و رونق بوده و سپس در حمله عرب به ایران، کمی از رونق افتاده و ویرانی‌هایی بر آن وارد آمده است. در طول قرن دوم و سوم لطمات و ویرانی‌های بیشتری بر آن وارد گردیده و در قرن چهارم و پنجم رونق خود را از دست داده و سرانجام در اواخر قرن ششم یا اوایل قرن هفتم بکلی ویران و متروک گردیده است. آنچه که این مطالب را تأیید می‌کند اشارات مورخان و جغرافیایان نویسان دوره های پیشین است که از آن جمله یکی نوشته مؤلف کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب است و دیگر مؤلف احسن التقسام فی معرفه الاقالیم. در کتاب حدود العالم که در قرن چهارم تألیف شده از شهر جندی شاپور به «آبادانی و نعمت بسیار» نام برده شده است و مقدسی نیز در احسن التقسام گذشته آنرا آبادان و بزرگ و کهن توصیف کرده و یادآور شده است که به تازگی به این شهر اختلال و ویرانی وارد آمده و گروهی از کردان بر آن دست یافته و جور و فساد در آنجا آشکار شده است^{۲۴}. مؤلف مجمل التواریخ والقصاص که کتاب خود را در اوائل قرن ششم تألیف نموده درباره جندی شاپور نوشته است که «اکنون خراب است، مقدار دیه‌ی بجایست پراکنده...» و سرانجام یاقوت حموی در کتاب معجم البلدان خود که آنرا در اوائل قرن هفتم تألیف نموده، درباره جندی شاپور نوشته است که از آن شهر آبادان و پربرکت امروزه اثری جز ویرانه‌های چند، برجای نمانده است. و ما امروز باید بنویسیم که از ویرانه های آن نیز اینک اثری برجای نمانده و دست روزگار آنها را نیز بکلی محو کرده است.

۲۴- جندی‌سپور کانت قصبه عامرة و بلدة قديمة و کانت مصر الاقليم و الان قداختلت و غلب علیها الاکراد و ظهر فیها الجور والفساد...

رویداد های تاریخی شهر جندی شاپور

والرین امپراتور روم در جندی شاپور

در یکی از جنگهای شدیدی که میان شاپور اول و رومیان در گرفت شهر انطاکیه شام که از آن رومیان به شمار می رفت به تصرف شاپور درآمد و الریانوس امپراتور روم برای رها ساختن شهر با هفتاد هزار تن سرباز رومی به سوی انطاکیه شتافت و سرانجام از شاپور شکست خورد و خود و کلیه سپاهیانش محاصره شدند و به اسارت شاپور درآمدند. شاپور آنان را به نزدیکی شوش کوچ داد و برای آنان در کنار شهرک نیلاد یا نیلاب یعنی در ناحیه ای پر آب و سبز و خرم، در محلی که بعداً شهر جندی شاپور در آنجا به وجود آمد، اردوگاهی ترتیب داد و به یاری مهندسان و متخصصان رومی و ایرانی طرح شهر عظیم جندی شاپور را ریخت و سرانجام شهری زیبا و بزرگ شبیه انطاکیه بنیاد نهاد. والرین مدتی در جندی شاپور زندانی بود ولی سرانجام پس از انجام تعهدات خود، از زندان مرخص گردید و روانه دیار خویش شد. برخی مورخان نیز نوشته اند که والرین در جندی شاپور وفات یافت و به احتمال قوی در گورستان مسیحیان و در کنار کلیسای بزرگ شهر به خاک سپرده شد.

بنای دانشگاه و بیمارستان در جندی شاپور

شاپور در نیمه دوم دوران شاهنشاهی خود، پس از فراغت یافتن از جنگهای گوناگون داخلی و خارجی، دستور بنای دانشگاه و بیمارستان بزرگ آنرا صادر کرد و پس از آنکه هفت سال در این راه کوشید سرانجام به نیت پدر تاجدار خود تحقق بخشید و به

آرزوی دیرین خود رسید و با شور و شوقی فراوان آنرا افتتاح نمود و هزاران دانشجوی ایرانی و رومی و یونانی و سوری و عرب و هندی برای دانش اندوزی به سوی شهر جندی شاپور روی آوردند و به زودی تعداد دانشجویان بالغ بر پنج هزارتن شد و آوازه دانشگاه جندی شاپور در سراسر جهان آن روز پیچید و شهر جندی شاپور به صورت يك شهر دانشگاهی کامل درآمد و پرتو دین و دانش از هر گوشه این شهر عظیم بر اطراف و اکناف جهان تابیدن گرفت.

محاكمه و اعدام مانی پیغمبر در جندی شاپور

یکی دیگر از رویدادهای تاریخی شهر جندی شاپور کشته شدن مانی است در این شهر. مانی که در آن روزگار پیروان بسیاری یافته بود و می رفت که آئینش جهانگیر گردد و دین زردشتی و عیسوی را منسوخ سازد طبعاً مورد کینه و بغض روحانیان زردشتی بود و مؤبدان پی فرصتی مناسب می گشتند تا او را از میان بردارند.

هنگامی که بهرام اول چهارمین پادشاه ساسانی بر تخت نشست روحانیان زردشتی بخاطر ضعفی که در او سراغ داشتند، فرصت را مغتنم شمرده همگی با هم همداستان شدند و شاه را وادار نمودند که مانی را برای محاکمه به جندی شاپور فراخواند و او را از میان بردارد. مانی احتمالاً توسط قوای انتظامی شاه، ناگزیر گردیده است که خود را به شهر جندی شاپور، یعنی پایگاه دین و دانش، برساند و در آنجا با بهرام ملاقات نماید و در جلسه محاکمه شرکت جوید. در جلسه محاکمه نمایندگان عالی رتبه زردشتیان که در رأس آنها موبد موبدان «کرتیر» قرار داشته است مانی را متهم به خیانت به مذهب رسمی کشور و ایجاد اختلاف در عقاید مذهبی نموده و سرانجام وی را به زندان افکنده اند.

نوشته‌اند که مانی بیست و شش روز در جندی شاپور زندانی بوده و سرانجام به دار آویخته شده است، در زندان نیز سه زنجیر به دست و سه زنجیر به پا و یک زنجیر به گردن وی افکنده بوده‌اند و بهنگام اعدام نیز سرش را از بدن جدا کرده و آنرا بالای یکی از دروازه های شهر جندی شاپور آویخته‌اند. نیز نوشته‌اند که بدن او را از میان بدونیم کرده‌اند و برخی گفته‌اند او را در حالی که زنده بوده است پوست کنده‌اند و سپس پوست او را از باد یا گاه پر کرده و مدتی در بالای یکی از دروازه های شهر جندی شاپور^{۲۵} یا بگفته فردوسی بردیوار دانشکده پزشکی دانشگاه جندی شاپور که در کنار دروازه شهر قرار داشته است آویخته‌اند.

چو آشوب گیتی سراسر بدوست ببايد کشیدن سراپاش پوست همان پوست آکنده باید به گاه بدان تا نجوید کس این پایگاه بیاویختن از در شارسان به نزدیک دیوار بیمارسان چنانچه قصه پوست کردن مانی و بدو نیم کردن او صحت داشته باشد با توجه به آنکه فردوسی گفته است جسد او را نزدیک دیوار بیمارستان (دانشکده پزشکی) آویخته‌اند و مانویان نیز معتقدند که وی در زندان وفات یافته است می‌توان احتمال داد که جسد مانی نیز مانند جسد سایر مرگگ ارزانیان که برای تشریح و کالبد شکافی مورد استفاده دانشجویان و استادان دانشکده پزشکی دانشگاه جندی شاپور قرار میگرفته است در تالار تشریح دانشگاه مورد استفاده قرار گرفته و سپس سر یا پوست بدن یا بطور کلی جسد وی برای عبرت بردر وازه شهر یا بردر بیمارستان آویخته شده است. آنچه که در اینجا در مورد مانی شایسته یادآوری است

۲۵- نگاه کنید به «تمن ایرانی» ترجمه دکتر عیسی بهنام، نوشته هانری

شارل پویش.

اینست که وی فرزند پاتک همدانی بوده و در بیست و پنج سالگی دعوی پیغمبری نموده و به روزگار اردشیر بابکان به خراسان رفته و سپس هنگام جلوس شاپور پسر اردشیر به خوزستان بازگشته و به دربار شاپور راه یافته است. به روایت ابن ندیم در مراسم تاجگذاری شاپور اول خطبه شادباش رامانی ایراد کرده و این نخستین خطبه او بوده است. کار این پیامبر بعدها در شرق ایران بیش از سایر نواحی رونق گرفته است. شاپور آیین مانسی را پذیرفته ولی به سبب آزاده منشی ویرا آزاد گذارده و حتی از حمایت خویش نیز برخوردار ساخته است.

بدین سان مانسی به روزگار این شاهنشاه آزاده منشی بدون دغدغه خاطر به ترویج دین خویش پرداخته و در جنگی که میان شاپور و والرین امپراطور روم رخ داده است وی در التزام رکاب شاهنشاه بوده و پس از جنگ نیز به خوزستان بازگشته و تا اواخر روزگار هرمز ساسانی در تیسفون و خوزستان و میانرودان و سوریه در نهایت آزادی به سر برده است اما به هنگام سلطنت بهرام اول جانشین هرمز، چنانکه در پیش گفته شد رفتار توطئه مؤبدان زردشتی گردیده و سرانجام بهرام به تحریک مؤبد بزرگ کرتیر وی رادر شهر جندی شاپور زندانی نموده و سپس کشته است.

در باب مرگ مانسی اختلاف نظر هست و هر چند اکثر مورخان نوشته اند که پوست او را کنده و تنش را بر دروازه جندی شاپور به دار زده اند اما مانویان ادعا نموده اند که وی در زندان جندی شاپور وفات یافته و به دار آویخته نشده است. در هر حال آنچه مسلم است اینست که باوی در زندان جندی شاپور به خشونت و بیرحمی رفتار نموده اند و پیروانش را نیز بعد از مرگ او قتل عام کرده اند اما با تمام این سخت گیریها و آزارها و کشتارها دیانت او

خیلی زود در شرق و غرب جهان پراکنده شده و به ترکستان و چین و افریقا و روم راه یافته و تا مدت‌ها پیروان بسیاری داشته است. کتاب معروف سانی شاپورگان نام داشته و چنانکه از نامش پیداست آنرا به شاپور که از حمایتش برخوردار یافته، اهداء نموده است نوشته‌اند از میان آثار مانی تنها شاپورگان به زبان ایرانی بوده و بقیه آثار وی احتمالاً به زبان سریانی نوشته شده بوده است. آثار دیگر مانی عبارت بوده از: انگلیون، (انجیل اعظم)، کنزالحیات، سفرالاسرار، سفرالجبایره، فرقماطیا، مجموعه دعاها و آفرینها و مخصوصاً کتاب ارژنگک یا ارتنگک که مجموعه‌ای از تصاویر بوده در بیان تعالیم آیین مانوی. آیین مانی ترکیبی بوده است از ادیان مهم آن روزگار مانند دین زردشتی و بودائی و عیسوی و وی آیین خود را مکمل این ادیان می‌پنداشته و خود را خاتم پیغامبران می‌دانسته است. فرائض دینی مانویان نیز عبارت بوده است از ادای نماز هفتگانه در هر روز که روزه آفتاب انجام می‌گرفته و نیز روزه گرفتن که بردوگونه است یکی روزه یک ماهه که ماهی یکبار انجام می‌گرفته و دیگر روزه‌ای که هفت روز در ماه انجام می‌گرفته و بیشتر ویژه روزه‌های یکشنبه بوده است. همچنین اجتماع در مجالس دینی و صدقه دادن و شرکت در مراسم تعزیه شهادت مانی و نیز خواندن سرودهای دینی و اعتراف به گناهان (سالی یکبار، در شبی که مانی نزول میکرده) از جمله تکالیف مذهبی مانویان بوده است.^{۲۶}

شورش نوشزاد پسر انوشیروان در جندی شاپور

یکی دیگر از رویدادهای تاریخی شهر جندی شاپور، زندانی

۲۶- نگاه کنید به تاریخ ایران بعد از اسلام تألیف استاد دکتر عبدالحسین

زرین کوب، صفحه ۱۹۶

شدن نوشزاد پسر انوشیروان و جنگ او با سپاهیان پدر است در این شهر. مادر نوشزاد مسیحی بود و در جمال و زیبایی مانند نداشت و از همین رو انوشیروان را فریفته خود ساخته بود. شاهنشاه از او خواسته بود از کیش مسیح دست بردارد و آئین زردشت را بپذیرد ولی آن زن امتناع کرده بود و چون انوشزاد هم مذهب مادر را داشت با پدر مخالفت می‌ورزید. انوشیروان بر او خشمناک شد و دستور داد ویرا در شهر جندی‌شاپور زندانی کنند. انوشیروان بدنبال کشور گشائیه‌ها و رعیت پروریه‌هایش به شام رفت و بر اثر خستگی در آنجا بیمار و بستری شد.

انوشزاد از بیماری انوشیروان در شام و توقف او در حمص مطلع شد. زندانیان را برانگیخت و فرستادگان خود را نزد مسیحیان جندی‌شاپور و شهرستان‌های دیگر خوزستان فرستاد و در زندان را شکست و بیرون جست و مسیحیان را گرد آورد و کارگزاران پدر را از شهرهای خوزستان طرد کرد و اموال و گنجینه‌ها را متصرف گردید و مرگ پدر را بین مردم شایع ساخت و برای حرکت به نیسفون لشگرآرایی کرد. وزیر انوشیروان در نیسفون قیام انوشزاد و ماجراهایی را که به دست او روی داده بود به انوشیروان گزارش داد و انوشیروان به او نوشت:

«سپاهیان را به جلوگیری او بفرست و جانب احتیاط را در نبرد با او نگاه‌دار و برای دستگیری وی چاره‌جویی نما و هرگاه به حکم قضاکشته شد بدان، خونی رایگان ریخته شده و جانی ارزان از کف رفته و مرد خردمند داند که آسایش دنیا بی‌خلل نباشد و راحت آن پایدار نیست و هرگاه چیزی تواند بی‌نقص باشد همانا بارانی است که زمین مرده را احیا می‌نماید و یا روشنایی روز است که خوابیده را بیدار و تاریکی را برطرف می‌سازد و ای بسناکسانی باشند که با این حال از باران ناراحت می‌شوند و ساختمان‌هایشان

فرو می‌ریزد و چه بسیارند کسانی که در اثر سیل و رعد و برق تلف می‌شوند و چه بسیارند آنها که در نیمروز به تباهی و گمراهی دچار گردند. پس ماده فساد را که در محیط تو نشو و نما کرده است ریشه‌کن ساز و از انبوه دشمنان به‌هراس‌مباش زیرا قدرت و توانائی این جماعت دیر نپاید و چگونه ممکن است پایداری کنند در صورتی که آئین آنها می‌گوید: چنانچه به‌گونه راستت سیلی زنند، گونه‌چپ را برای سیلی دیگری آماده کن. و هرگاه انوش‌زاد و همراهان او تسلیم شوند آنها را که زندانی بوده‌اند به‌جای خود برگردان و در خوراک و پوشاک و چیزهای دیگر بیش از گذشته بر آنها سختگیری مکن. پس سران و سلحشوران ایشان را به‌قتل برسان و درباره امثال آنان ترحم و ارفاق روا مدار، ولی کسانی را که از توده مردم هستند آزاد کن و متمرض آنان مشو. از آنچه که درباره گوشمال دادن بدگویان انوش‌زاد و مادرش نگاشتی آگاه شدم. پس بدان که این مردم کینه‌های دیرینه و دشمنی‌های درونی دارند و بدگوئی و دشنام‌انوش‌زاد و مادرش را وسیله بدگوئی از ما ساخته‌اند و این عمل را راهی برای بدنامی ما قرار دادند و آنگاه که به‌خوبی موفق به تادیب آنان شدی از این پس کسی را اجازه مده که پیرامون این گونه مطالب بگردد. والسلام^{۲۷}»

پس از آن انوش‌یروان از بیماری شفا یافت و به‌سوی پایتخت خویش تیسفون رهسپار گشت و با انوش‌زاد که اسیر شده بود بر طبق دستور او رفتار شد.

فردوسی طوسی سراینده نامدار ایران، داستان زندانی شدن نوش‌زاد را در جندی‌شاپور و چگونگی جنگ وی را با رام برزین مرزدار تیسفون و خوزستان به تفصیل در شاهنامه آورده و نگارنده

۲۷- اخبار الطوال تألیف ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، ترجمه صادق

برای تکمیل مطلب و مزید استفادت، خلاصه‌ای از آنرا در اینجا می‌آورد:

فردوسی در سرآغاز داستان با بیانی سحرآفرین آدمی را ناگزیر از گزینش همسر و تهیه پوشاک و خوراک و منزل دانسته و زن پارسا و رایزن را برای مرد همچون گنجی گرانبها به‌شمار آورده و سپس به اصل مطلب پرداخته است:

اگر شاه دیدی، وگر زیر دست	وگر پاکدل مرد یزدان پرست
چنان دان که چاره نباشد ز جفت	ز پوشیدن و خرد و جای نهفت
اگر پارسا باشد و رایزن	یکی گنج باشد پراکنده، زن
بوپژه که باشد به بالا بلند	فرو هشته تا پای مشکین کمند
خردمند و هشیار و بارای و شرم	سخن گفتنش خوب و آوای نرم
برینسان زنی داشت پرمایه شاه	به بالای سرو به دیدار ماه
به دین مسیحا بد آن ماهروی	زدیدار او شهر پرگفت و گوی
یکی کودک آمدش خورشید چهر	ز ناهید تابنده تر بر سپهر
ورا نامور خواندی نوشزاد	نجستی ز ناز از برش تند باد
بباید بر سان سرو سپی	هنرمند و زیبای شاهنشاهی
چودوزخ بدانست و راه بهشت	عزیز و مسیح و ره زرد هشت
نیامد همی زند و استش درست	دو رخ را به آب مسیحا بهشت
ز دین پدر کیش مادر گرفت	زمانه بدو مانده اندر شگفت

بدین سان نوشزاد آیین زردشت را که انوشیروان دلبستگی بسیار بدان داشت پذیرفت و همچون مادر پیرو کیش مسیحا شد و پدر نیز از این کار برآشفت و فرمود تا او را در شهر جندی شاپور در همان کاخی که شاهزاده در آن میزیست زندانی کردند :

چنان تنگدل گشت از او شهریار
 در کاخ و فرخنده ایوان اوی
 نشستنگمش گند شاپور بود
 بسی بسته و پر گزندان بدند
 که از گل نیامد جزاز خار بار
 ببستند و کردند زندان اوی
 از ایران و از باختر دور بود
 بدین شهر با او بزندان بدند

هنگامی که انوشیروان ناتوان و فرسوده از جنگ روم به تیسفون بازگشت و چند روزی از بار دادن آب و ورزید، نوشزاد خود و زندانیان دیگر را از زندان رها ساخت و بامسیحیان شهر جندی شاپور که از اتفاق فراوان بودند، همداستان شد و از روی نادانی و جوانی به جنگ برخاست.

در کاخ بگشاد فرزند شاه
 کسی کو ز بند خرد بسته بود
 ز زندانها بندها بر گرفت
 به شهر اندرون هر که ترسا بدند
 برای انجمن شد زهر سو سپاه
 به زندان نوشین روان بسته بود
 همه شهر از او دست بر سر گرفت
 اگر جاللیق از سکویا بدند
 سواران گردن کش و تیغ زن
 همه نیزه داران خنجر گذار
 ز قیصر چو آئین تاریک خویش
 هم آواز و هم کیش قیصر توئی
 که برگند شاپور مهتر توئی

سرانجام انوشیروان از طفیان پسر آگاه شد و بی درنگ به رام برزین مرزدار تیسفون فرمان داد تا با احتیاط و دادگری، فتنه جندی شاپور را فرو نشانند و زندانیان را به زندان بازگرداند.

خبر زین بشهر مداین رسید
 نگهبان مرز مداین ز راه
 سخن هر چه بشنید با او بگفت
 از آن کامد از پور کسری پدید
 سواری براقند نزدیک شاه
 چنین آگهی کی بود در نهفت

فرستاده بر سان آب روان
 بگفت آنچه بشنید و نامه بداد
 ازو شاه بشنید و نامه بخواند
 جهاندار با موبد سرفراز
 چو گشت آن سخن بردلش جایگیر
 یکی نامه بنوشت با داغ و درد
 بیامد به نزدیک نوشین روان
 سخنها که پیدا شد از نوشزاد
 غمی گشت زان کار و تیره بماند
 نشست و سخن رفت چندی به راز
 بفرمود تا نزد او شد دبیر
 پرآژنگ رخ، لب پراز باد سرد

فردوسی مضامین نامه دادگرانه و خردمندانه، شاه را نقل کرده
 و فرمانهایی را که شاه درباره نوشزاد و دیگران صادر نموده بوده
 است به تفصیل آورده و ما در زیر چندبیتی از آنرا می آوریم:

به جنگ ارگرفته شود نوشزاد
 نباید که آزار یابد تنش
 هم ایوان او ساز و زندان اوی
 در گنج یکسر بدو بر ، میند
 وزین مرزبانان ایرانیان
 چو پیروز گردی مپیچان سخن
 هرآنکس که اودشمن پادشاست
 به کام تمهنگش سپاری رواست
 براوزین سخنها مکن هیچ یاد
 شود آن زمان رخنه پیراهنش
 ابا آنکه بردند فرمان اوی
 وگرچه چنین خوار شد ارجمند
 هرآنکس که بستند با او میان
 میانشان به خنجر به دونیم کن
 به کام تمهنگش سپاری رواست

رام برزین پس از آنکه دانست اندرزهایش در نوشزاد بی اثر
 است ناگزیر به کارزار پرداخت و سرانجام نوشزاد در جنگ کشته
 شد و مردم جندی شاپور و دیگر شهرها به سوگ نشستند، تابوت
 شاهزاده از میدان نبرد واقع در حوالی نیلاب (دزفول کنونی) که سه
 فرسنگ تا شهر فاصله داشت بردوش مردم حمل شد و در شهر
 جندی شاپور بخاک سپرده شد:

همه رزمگه گشت از او پرخروش
 ز اسقف پرسید کز نوشزاد
 چنین داد پاسخ که جز مادرش
 کنون جان او بامسیحا یکیست
 خروش آمد از شهر و زمردوزن
 تن شهریار دلیر و جوان
 به تابوت از آن دشت برداشتند
 چو آگاه شد زان سخن مادرش
 ز پرده برآمد برهنه به راه
 سراپرده ای گردش اندر زدند
 به خاکش سپردند و شد نوشزاد
 همه جند شاپور گریان شدند
 دل رام برزین پراز درد و جوش
 وزاندرزهایش چه داری به یاد
 برهنه نباید که بیند برش
 همانست کاین خسته بردار نیست
 که بودند یکسر شدند انجمن
 دل و دیده شاه نوشین روان
 سه فرسنگ بر دست بگذاشتند
 به خاک اندر آمد سرو افسرش
 براو انجمن گشته بازار گاه
 جهانی همه خاک بر سر زدند
 زیاد آمد و ناگهان شده باد
 ز درد دل شاه بریان شدند

چگونگی غلبه تازیان در شهر جندی شاپور

در مآخذ معتبری چون تاریخ طبری، الکامل ابن اثیر و کتابهای دیگر آمده است که به سال ۱۷ هجری شهر عظیم جندی شاپور که مرکز علوم و فنون بود از سوی یکی از سرکردگان عرب به نام زر بن عبدالله محاصره شد ولی او نتوانست شهر را فتح نماید و به ناچار سرکرده دیگر عرب ابوسیره فاتح شوش به یاری او شتافت ولی باز هم شهری جندی شاپور به تصرف در نیامد و دروازه های شهر همچنان بر روی مهاجمان بسته ماند و محاصره شهر طولانی شد. تا روزی دروازه های شهر بطور ناگهانی و خود بخود گشوده شد و مردم به طور عادی به کار و زندگی پرداختند. تازیان در شگفت ماندند و سبب را جویا شدند مردم شهر گفتند شما به ما امان داده اید. ولی

بر تعجب تازیان افزوده شد و سرانجام آشکار گردید که یکی از مردم جندی شاپور که در میان سپاهیان عرب اسیر بوده خودسرانه امان نامه ای نوشته و با تیر به سوی شهر افکنده است. این امان نامه ابتدا مورد قبول تازیان قرار نگرفت ولی پس از گفت و گوها و بحثها به دلیل آنکه در اسلام میان مسلمانان تفاوتی نیست، همان امان نامه معتبر شناخته شد و تازیان از کشتار و ویرانی شهر چشم پوشیدند و بدون خونریزی شهر را متصرف شدند. پیش از آنکه تازیان جندی شاپور را متصرف شوند برای تصرف شوشتر نیز مدتها تلاش کردند و هر زمان فرمانروای خوزستان که اهواز و رامهرمز و نقاط دیگر را از دست داده و در این شهر حصار گرفته بود با دلاوری و رشادت بسیار از شهر دفاع کرد و در مقابل تازیان پایداری نشان داد و با آنکه عمر ابو موسی اشعری را به یاری سپاهیان عرب به شوشتر گسیل داشت، باز شهر شوشتر سرسختانه در مقابل مهاجمان پایداری کرد و تازیان را به ستوه آورد و سرانجام يك تن از ساکنان شهر که در اصل دیلمی بود و سئنه نام داشت مخفیانه نزد ابو موسی اشعری رفت و از او زینهار خواست و ویرا از راه زیرزمینی به شهر در آورد و با این خیانت او تازیان در شهر رخنه کردند و شمشیر در مردم نهادند و گروه بسیاری را کشتند و هر زمان را نیز اسیر کردند و به مدینه نزد عمر گسیل داشتند. نوشته اند مردم دلاور شوشتر جگر گوشگان خود را برای آنکه اسیر و برده تازیان نشوند، به تنورها و رودها می افکنده اند. پس از آنکه مردم جندی شاپور دیدند که شوشتر با وجود مقاومت های شدید سرانجام بدست تازیان سقوط کرد و گروه بسیاری از مردمش کشته شدند و فرمانروای خوزستان نیز اسیر گردید، صلاح در آن دیدند که برای جلوگیری از کشتار و ویرانی شهر و دانشگاه عظیم آن بدون جنگ و خونریزی تسلیم گردند و همین نیت را نیز عملی نمودند و به تازیان پیغام فرستادند

که اگر به جان و مال و ناموس و شهر ما آسیبی نرسانید همه ما تسلیم خواهیم شد و جنگ افزارهای خود را به شما تحویل خواهیم داد ، تازیان نیز شرط آنان را پذیرفتند و بدین ترتیب شهر جندی شاپور و بویژه دانشگاه و کلیه متعلقات آن از قبیل بیمارستان و رصدخانه و کتابخانه و کلاسهای درس و غیره از گزند و ویرانی و تاراج در امان ماند و به شهر نیز آسیبی نرسید. واقعه ای که طبری و دیگران درباره چگونگی تسلیم شدن شهر جندی شاپور نوشته اند نمودار اندیشه ای است که پس از سقوط اهواز و مهر جانقذق و رامهرمز و شوشتر و شوش و سایر نقاط برای مردم جندی شاپور پیش آمده بود و در واقع ثمره تجربه ای بوده است که مردم شهر اندوخته بوده اند و همین اندیشه و تجربه بوده است که شهر زیبای جندی شاپور و دانشگاه عظیم آنرا از ویران شدن حفظ نموده است و خوشبختانه دانشگاه نیز توانسته است در چنان دوران آشفته و پرمخاطره ای به یاری استادان و دانشجویان و خیرخواهان شهر ، همچنان مشعل دانش را در قلب خوزستان فروزان نگاه دارد و تا حدود سیصد سال بعد نیز همچنان الهام بخش خواستاران و راهگشای دانش پژوهان و دانشوران اسلامی باشد و از آن پس نیز میراث عظیم فرهنگی و علمی خود را به جامعه نوپای اسلامی منتقل سازد.

فرود آمدن یعقوب شاه در جندی شاپور

و ضایعه بیماری و مرگ او در این شهر

یعقوب لیث صفار که داستان دلاوریها و کشورگشاییهایش در تاریخ ایران شهرت بسیار دارد، پس از آن که بر سراسر ایران دست یافت و استقلال و آزادی این کشور کهن را تامین کرد در صدد برآمد که ایران را از قید خلیفه عرب نیز آزاد سازد و خاطرات فر و شکوه

دیرین را زنده کند و کاخهای فروریخته تیسفون و جندی شاپور را پس از گذشت دو بیست و پنجاه سال از نو برپا سازد و خود بر تخت اردشیر بابکان و خسرو انوشیروان بنشیند و همچنانکه خود گفته و آرزو کرده است، به نگهبانی و پاسداری میراث «ملوک عجم» همت گمارد و مصداق واقعی «انا بن الاکارم من نسل جم و حائراث ملوک المعجم» گردد. این سردار بزرگ ایرانی از گروه جوانمردان (عیاران) سیستان بود که مقام سرهنگی داشت و نسبت خود را به جمشید شهریار باستانی ایران زمین میرسانید. وی در اصل پسر رویگری بود از مردم روستای قرنین سیستان و مانند همه مردم سیستان مردی دلاور و میهن پرست و جوانمرد و مهربان بود و بزودی بر اثر لیاقت و شجاعت و کاردانی یاران و دوستاران و هواخواهان بسیاری یافت و با کمک آنان خراسان را به سال ۲۵۹ هجری فتح کرد و محمد بن طاهر را که بازمانده خاندان طاهریان بود به سبب آنکه در راه استقلال ایران نمی کوشید به اسارت درآورد و سپس به طبرستان و گرگان روی آورد و حسن بن زید علوی را شکست داد و به سال ۲۶۱ رهسپار پارس شد و سرانجام آنجا را نیز گشود و عازم خوزستان گردید و از رامهرمز به اهواز و عسکر مکرم رفت و در آن شهر با نماینده خلیفه عباسی معتمد به پیکار پرداخت و سرانجام بر اثر نیرنگ موفق، برادر خلیفه، شکست خورد و ناگزیر به شهر جندی شاپور فرود آمد تا به تهیه سپاه پردازد. یعقوب قصد داشت که معتمد را از خلافت بردارد و موفق برادر خلیفه را جانشین او کند و از همین رو پنهانی با موفق مکاتبه ها می کرد و موفق هم به ظاهر با او از در دوستی و موافقت درآمد بود ولی در باطن خلیفه را در جریان گذارده بود و سرانجام یعقوب بر اثر خیانت و نیرنگ خلیفه و برادرش و بر اثر خوش نیتی و زودباوری خود از سپاهیان خلیفه شکست خورد و به واسطه عقب نشینی کرد و

به خوزستان بازگشت و به جمع‌آوری سپاه پرداخت تا این شکست خود را تلافی نماید و خلیفه را به سزای خود برساند. اما از بد اتفاق در همان هنگام که آماده کارزار شده بود به بیماری قولنج و سکسکه مبتلا گردید و شانزده روز و به قولی شصت روز^{۲۸} در شهر جندی - شاپور خانه نشین شد و سرانجام در سال ۲۵۸ خورشیدی^{۲۹} بیماری او را از پا در آورد و در همان شهر به خاک سپرده شد و آرامگاهش هم اکنون در شاه‌آباد که بر خرابه های جندی شاپور رویده است ، زیارتگاه مردم است. نوشته اند هنگامی که یعقوب در جندی شاپور بر بستر بیماری خفته بود، فرستاده خلیفه برای گزاردن پیام خلیفه اجازه حضور طلبید و او پس از آنکه دستور داد در نزدیک بسترش شمشیری با قدری نان خشک و پیاز نهادند ، فرستاده را پذیرفت و بعد از آنکه وی پیام خلیفه را باز گفت ، یعقوب روی بدو کرد و گفت : به خلیفه بگوی که من اکنون بیمارم ، اگر مردم که هردو از دست هم‌رهایی خواهیم یافت و اگر زنده ماندم این شمشیر میان من و تو خواهد بود و جنگ را آماده ام . در جنگ هم اگر شکست خوردم بدین نان و پیاز قناعت خواهم کرد. نماینده خلیفه بازگشت و یعقوب نیز چنانکه گفتیم از بستر بیماری برنخاست و سرانجام اندوه شکست از خلیفه و خود خوری از نیرنگ برادر خلیفه و ناتوانی از بیماری او را از پا در آورد و بار دیگر ایران دستخوش توفانهای حوادث گردید و خلیفه و کارگزاران او نیز همچنان به خیانتها و دغل‌کاریهای خود ادامه دادند و تجارب بیشتری در راه غدر و نیرنگ اندوختند و کردند آنچه را نیاستی می‌کردند.

۲۸- تاریخ پزشکی ایران ، تألیف دکتر سیریل الگود ، ترجمه محسن جاویدان ، صفحه ۸۲

۲۹- سال ۲۵۸ هجری خورشیدی برابر با ۱۴۳۸ شاهنشاهی و ۲۶۵ هجری قمری.